

از همه بیش تر امروز امیر لشکر!  
می برآزد که بگویی تو « انابن الحیدر »  
حمزه آمد به احد یا که علی در خیبر  
می برآزد که بگویی تو « انابن الحیدر »

از همه بیش تر امروز به تو!  
می برآزد که علمدار شوی ، صاعقه و باد شرر بار شوی  
بر سر کوفه ی دشمن شده آوار شوی  
چشم و پیشانی احرار شوی ، حیدر کرار شوی ، پدرت باشی و تکرار شوی  
قدم و قامت و شمشیر علی وار شوی ، در تن لشکر من جان جلودار شوی  
تو بگویی تو امیر لشکر      تو بگویی تو انابن الحیدر

می برآزد که بگویی عباس :  
پسر عشق منم ، بال و پر عشق منم ، همه جا همسفر عشق منم  
پاسدار در این خانه ام و در به در عشق منم، از همه من عطشم بیش تر و تشنه تر عشق منم  
نرسد هیچ گزندی به حرم تا سپر عشق منم ، چشم و دست و کمر عشق منم ، تا جگر عشق منم  
تو بگویی تو امیر لشکر      تو بگویی تو انابن الحیدر

از همه بیش تر امروز به تو ، می برآزد عباس!  
قد برافرازی و چون کوه شوی ، روی این قله ی افراشته پرچم بزنی ، مثل خورشید علم در فلک غم بزنی  
ماه باشی و قدم روشن و محکم بزنی  
باز باران بشوی و همه را شامل لطفت بکنی ، مثل هر بار به لبهای ترک دار بیاری و به زخم همه مرهم بزنی  
از علی دم بزنی دم ز ولیّ اله اعظم بزنی ، دامن کرب و بلا را که پر از نامرد است ، بتکانی بر دشت  
تیغ عریان بکنی ...  
قاسط و مارق و ناکث همه با هم بزنی  
تو بگویی تو امیر لشکر      تو بگویی تو انابن الحیدر

می برآزد به تو ای ماه دم از صورت و زیبایی سیرت بزنی ، که دم از گوهر کمیاب بصیرت بزنی  
رجز تازه بخوانی به همان لحن قدیم ، و دم از گرمی بازار محبت بزنی  
حرف از پاکی و دارایی عصمت بزنی ، خیمه اینجا به تماشای حقیقت بزنی ، کرسی درس شریعت بزنی

تو بگویی تو امیر لشکر      تو بگویی تو انابن الحیدر

دل دشمن همه اش تردید است ، به خدایی که تو باور داری

با دل تاریکش

خوب فهمیده ولی ، ماهی و باده ای از نور به ساغر داری

و تو در بین همه برهنگان ، دست برتر داری ، صولت حیدر داری ، پیش رو خیبر دیگر داری

نفسی با نفس من تو برابر داری ، بیش تر از همه معنای برادر داری

خوب فهمیده که در شیوه ی جنگ ، یک قدم پیش تر از مالک اشتر داری

و نباید به حرم فکر کند ، تا در این منطقه سنگر داری

تو بگویی تو امیر لشکر      تو بگویی تو انابن الحیدر